

وقتی آرش گل زد

بررسی مشکلات دانش آموزی
در گستره فرامدرسه‌ای



دکتر کیومرث جهانگردی

پرسش و بیان مسئله

سؤال این است: «چرا آرش مثل دیگر بچه‌های کلاس لحظه‌شماری نمی‌کند تا زنگ آخر به صدا در بیاید و به خانه برود؟» این ویژگی دانش‌آموزان، هر چند خوشایند بسیاری از معلمان نیست، ولی به هر حال نشان از عشق و علاقه آن‌ها به خانه و خانواده خود و صفا و صمیمیتی دارد که در خانه‌شان حاکم است. آیا والدین آرش او را دوست ندارند؟ یا اینکه خانه آن‌ها خانه خوب و راحتی نیست؟

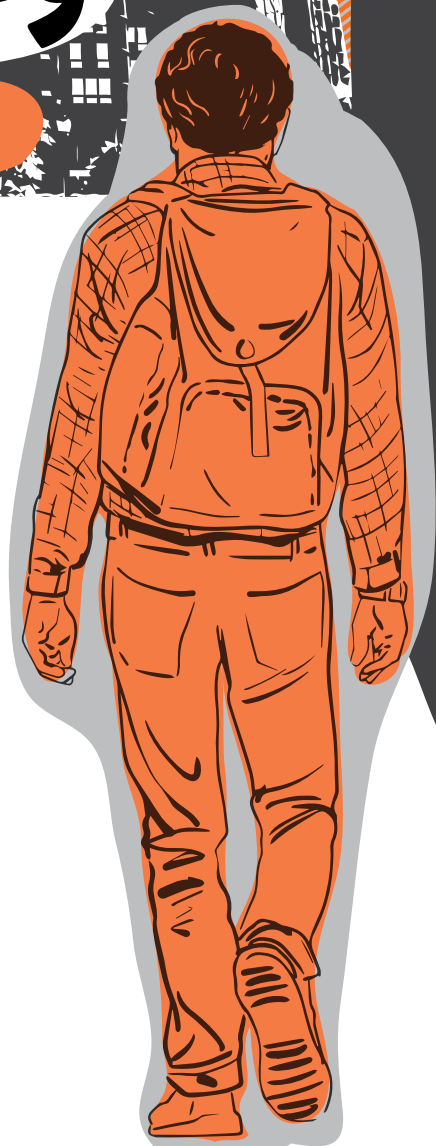
وضعیت اقتصادی خانواده آرش مناسب است و پدر و مادرش نیز دلسوز و تحصیل کرده‌اند. همه هم‌وغم آنان موفقیت فرزندشان آرش است و حاضرند هر چیزی که لازم دارد برایش تهیه کنند. آنان تمام زندگی خود را معطوف به موفقیت آرش کرده‌اند. پس مشکل چیست؟ مسئله این است: فضایی که والدین آرش در خانه ایجاد کرده‌اند، فضایی به شدت تربیتی و حتی انضباطی است. چنین فضایی آن‌قدر بر روح و فکر فرزند سنگینی می‌کند که او جرئت بیان خطاها که هیچ، حتی امور عادی خود را نیز در کانون خانواده ندارد. بنابراین شاید چنین شرایطی زمینه‌ساز پیچیده شدن مشکلات بسیار ساده و تبدیل آن‌ها به مسائل بزرگ و بغرنج باشد.

خسته و کلافه، در اطراف خیابان‌های «میدان ولیعصر» تهران، از کوچه‌ای به کوچه دیگر حیران و سرگردان قدم می‌زد. با خودش چنان بحثی به راه انداخته بود که گویی مناظره نماینده بزرگ‌ترین حزب‌های سیاسی کشور، در ذهن او برگزار می‌شود. گاهی حتی با خود حرف هم می‌زد. وقتی به مهدی، بهترین دوستش زنگ زد تا با در میان گذاشتن مسئله با او قدری سبک شود، پاسخی که شنید فقط همین جمله‌ها بود: «متأسفم آرش، گرفتار کار مهمی هستم. در اولین فرصت زنگ می‌زنم. خداحافظ.»

پس درمانده‌تر از قبل، فقط در کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر پرسه می‌زد و نمی‌دانست به دنبال چیست. ذهنش آن‌قدر درگیر بود که حتی وقتی خانمی مسن از او خواست که عصایش را که بر زمین افتاده بود، برایش بردارد، اصلاً متوجه نشد.

– خدا یا چرا کسی نیست که به من بگه الان باید چه کار کنم؟ ای کاش اصلاً با او نرفته بودم! کارم ساخته‌اس، دیگه تمومه؟»

کلیدواژه‌ها: مشاوره، زمینه گسترده‌تر بروز مسائل، خانواده، والدین



توصیف و تحلیل

آرش ناخواسته درگیر ماجرای بسیار سهمگینی شده که ممکن است زندگی او را به شدت متأثر سازد. داستان از این قرار است که بعد از به صدا درآمدن زنگ آخر، بچه‌ها به سرعت کلاس را ترک می‌کنند. آرش که دل‌ودماغی برای به خانه رفتن ندارد، با کندی و بی‌میلی شروع به جمع کردن وسایلش می‌کند و تا به خود می‌آید، می‌بیند همه بچه‌ها رفته‌اند. فقط او و سهیل در کلاس مانده‌اند. ناگهان سهیل زیر خنده می‌زند و رو به آرش می‌گوید: «چی؟ نکنه تو هم حوصله گیردانی پدر مادرت رو نداری؟ اگه اینه، فقط کافیه دنبال من بیای.»

آرش هم که انگار همدرد پیدا کرده است، وسایلش را برمی‌دارد و با سهیل به راه می‌افتد. سوار تاکسی می‌شوند و به فاصله کوتاهی، جلوی پارک محله از ماشین پیاده می‌شوند. همین که وارد پارک می‌شوند، سهیل از دور مردی را نشان می‌دهد که روی نیمکت پارک نشسته است: «خودشه! دوای درد ما، دست اینه.»

جلو می‌روند و مرد بسته کوچکی را کف دست سهیل می‌گذارد و قدری پول از سهیل می‌گیرد. بعد رو به سهیل می‌گوید: «حُب دیگه، جنست رو گرفتی. حالا دوستت رو بردار و زودی از اینجا برو.»

سهیل هم که انگار از این رو به آن رو شده است، به آرش می‌گوید: «بزن بریم.» چند لحظه بعد، آرش که از دیدن این اتفاق‌ها شوکه شده است، خود را در خانه سهیل می‌بیند و وقتی به خودش می‌آید که سهیل فریاد می‌کشد: «هی پسر، کجایی تو؟ چرا ماتت برده؟»

یک لحظه بعد، سهیل بسته را باز کرده، قدری از آن را داخل برگی کاغذی می‌پیچد و شروع به کشیدنش می‌کند. آرش تازه زبان باز می‌کند و می‌گوید: «سهیل تو معتادی؟»

سهیل اما خیلی خونسرد و البته با لیخند پاسخ می‌دهد: «معتاد چیه بابا! این ماده مخدر نیست که! این گُله. بیا ببین. چه گُل خوبی‌ام هست، کلی حال آدم رو خوب می‌کنه.» بعد هم در حالی که بسته باز شده را به دست آرش می‌دهد، می‌گوید: «می‌بینی؟ این دوای درد ماهاست. می‌خوای امتحان کنی؟»

آرش نگاهی به بسته می‌اندازد و می‌بیند انگار داخل بسته واقعاً نوعی گل ریخته‌اند. قدری آرام می‌شود، ولی با اصرار سهیل مبنی بر امتحان آن ماده، با دستپاچگی، اما خیلی سریع بلند می‌شود تا از خانه آن‌ها خارج شود. سهیل قهقهه‌ای می‌زند و با تمسخر می‌گوید: «همین قدر دل داری؟ تو که این قدر بچه‌نه‌نهای، بهتره همون خونه بمونی و هرچی پدرو مادرت می‌گن، گوش کنی! دیوونه گفتم که این ماده مخدر نیست. تازه اگه هم باشه که با یک بار مصرف کردن آدم معتاد نمی‌شه!»

آرش که به رگ غیرتش برخورد کرده است، مکتی می‌کند و می‌گوید: «مسئله جرئت نیست، وگرنه من که از چیزی نمی‌ترسم. یعنی اصلاً چیزی برای از دست دادن ندارم که بخوام بترسم. مسئله اینه که این جور چیزا کمکی به حل مشکلات آدم نمی‌کنه.»

سهیل باز هم با خونسردی ادامه می‌دهد: «فقط کافیه به بار امتحان کنی. اون وقت اگر دیدی کمک نمی‌کنه، خب چیزی از دست ندادی که.»

آرش که حالا باهایش سست شده‌اند، با تردید برمی‌گردد و با اصرار سهیل چند پُک از چیزی که سهیل آن را گُل می‌نامد، می‌کشد. اولش سرفه و خفگی امان نمی‌دهد که فکرش را بیان کند و بگوید: «آخه این دود مسخره چطور می‌خواد به من کمک کنه؟!» اما خیلی زود حالش عوض می‌شود و احساس شادی و سرخوشی او را فرا می‌گیرد. با تشویق‌های سهیل چند بار دیگر هم امتحان می‌کند. بعد قدری با سهیل خوش می‌گذرانند. وقتی به خودش می‌آید، می‌بیند ساعت پنج عصر است و تا الان حتماً مادرش از سرکار برگشته و نگران شده است. بنابراین با سهیل خداحافظی می‌کند تا به خانه برگردد. در راه تازه می‌فهمد که چه کار احمقانه‌ای انجام داده است و همین باعث می‌شود که کاسه چه کنم چه کنم به دست بگیرد، فقط خیابان‌گردی کند، و اصلاً دوست نداشته باشد به خانه برگردد.

شاید برای توصیف دقیق این مورد، بهتر باشد ابتدا قدری ماده مخدر گُل را بشناسیم. گُل در واقع اسم جدیدی است که بر همان ماده مخدر معروف، یعنی ماری‌جوانا گذاشته‌اند. به آن علف هم گفته می‌شود.



«ماده مخدر گُل (ماری‌جوانا) به دلیل خاصیت شادی‌آوری آن پرمصرف‌ترین ماده مخدر در جهان است. این ماده مخدر سبب ایجاد احساس سرخوشی در فرد می‌شود. همین احساس سرخوشی زیاد سبب فاصله گرفتن فرد از خانواده‌اش می‌شود. همچنین تغییرات قابل توجهی را در میزان تشنگی، اشتها و خواب، بسته به شرایط جسمی فرد، ایجاد می‌کند. این افراد معمولاً بعد از مصرف ماده مخدر گُل، تمایل زیادی به خوابیدن دارند و در زمانی که احساس خماری می‌کنند، بی‌خواب می‌شوند» [سایت هنر زندگی، ۱۳۹۹].

برای تحلیل این شرایط می‌توان گفت: فضای حاکم بر خانواده آرش، چنان رسمی، سنگین، تربیتی و حتی انضباطی و تأدیبی است که او به جای احساس آرامش، امنیت و فراموش کردن مشکلات هرچند پیش‌پاافتاده و کوچکش در فضای بانشاط و حمایت‌کننده خانواده، با همه وجود درگیر برآورده کردن انتظارات والدین است. از یک طرف فرصت دوستی، بازی و تعامل سازنده با هم‌سالانش را نمی‌یابد و از سوی دیگر، چنانچه با مشکلی مواجه شود جرئت مطرح کردن آن را با والدینش ندارد.

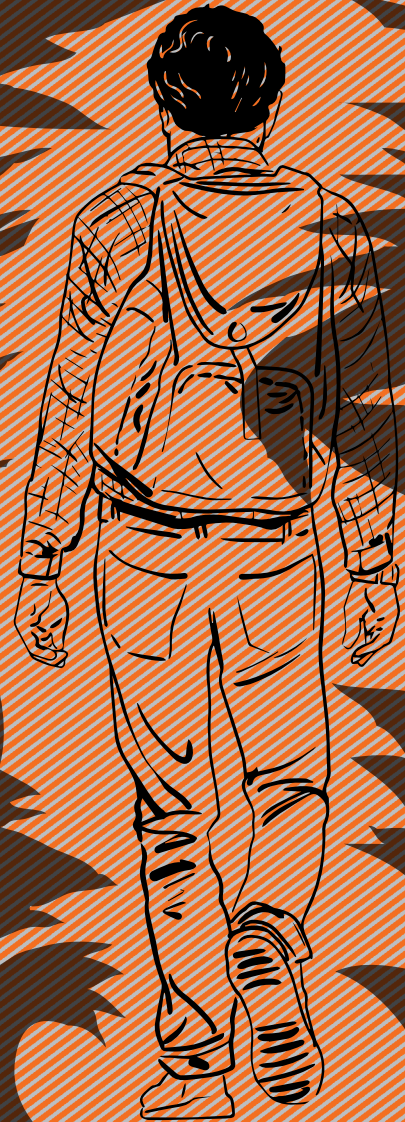
فرزند باید اطمینان داشته باشد که در صورت نیاز می‌تواند با خیال آسوده و راحت مسائل و خطاهای حتی بزرگ خود را برای جلب حمایت و راهنمایی والدین در خانواده مطرح کند تا با این راهنمایی‌ها بتواند بر مشکلات خود فائق آید. در صورت نیاز، والدین موظف‌اند حتی در برخی از امور فرزند خود دخالت کنند. البته این به معنای وابسته بار آوردن فرزندان نیست. در واقع از یک منظر «تربیت یعنی بریدن تارهای وابستگی فرزندان به والدین» و لازم است والدین تلاش کنند، با کاستن از مراقبت خود و سپردن مجموعه وظایفی به فرزندان، به موازات بزرگ شدن آنان، زمینه استقلالشان را فراهم آورند. شاید والدین آرش به جای فراهم کردن یک فضای عاطفی، محبت‌آمیز و مملو از عشق و

گاهی فضای تربیتی خانواده چنان بر روابط والدین فرزند سنگینی می‌کند که امواج صوتی آن نرون‌ها و سلول‌های عصبی مغز فرزندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنان را تحریک می‌کند، از خود واکنش‌های مقابله‌ای و گاهی منفی نشان دهند، تا حدی که حتی برخی از بچه‌ها با والدین خود درگیر می‌شوند و به آنان بی‌احترامی و پرخاش می‌کنند

دوستی، خانواده را به آموزشگاه دوم فرزند خود تبدیل کرده باشند. به نظر می‌رسد می‌توان تصور کرد که والدین آرش، به جای استفاده از واژه‌های عاطفی و محبت‌آمیز، دائم از واژه‌های انضباطی استفاده می‌کنند. چنین فضایی فاصله‌های ارتباطی را بیشتر می‌کند؛ هم بین زن و شوهر و هم بین فرزند و والد. سرشت و طبیعت همه انسان‌ها ترغیب‌پذیر و تشویق‌پذیر است، نه تهدیدپذیر یا تأدیبدوست. متأسفانه گاهی فضای تربیتی خانواده چنان بر روابط والد-فرزند سنگینی می‌کند که امواج صوتی آن نرون‌ها و سلول‌های عصبی مغز فرزندان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنان را تحریک می‌کند، از خود واکنش‌های مقابله‌ای و گاهی منفی نشان دهند، تا حدی که حتی برخی از بچه‌ها با والدین خود درگیر می‌شوند و به آنان بی‌احترامی و پرخاش می‌کنند. این فضای عمومی، خود زمینه‌ای می‌شود برای اینکه کانون خانواده برای اعضایش ناخوشایند شود. بنابراین می‌توان گفت که مسئله اصلی آرش، «خانواده‌گریزی» است که خود ناشی از فضای سرد، خشک و به دور از صمیمیت و

روابط و عواطف مثبت والد-فرزند است. بنابراین، چنانچه مشاوران مدرسه بخواهند در مورد آرش مداخله کنند، لازم است مسئله را نه در خود دانش‌آموز که در زمینه گسترده‌تری بیابند که باعث بروز آن شده است. در این مورد خاص، مشاور باید بر روابط دانش‌آموز با والدینش و همچنین روابط والدین با یکدیگر متمرکز شود. به نظر می‌رسد نوعی «گسست عاطفی و ارتباطی»، اگر نه بین پدر و مادر آرش با هم، که حداقل بین آرش و والدینش وجود دارد.

شاید این فاصله ناشی از فضای رسمی و صرفاً منحصر به اصرار شدید والدین برای حصول فرزندشان به دستاوردهای موفقیت‌آمیز تحصیلی یا حتی تربیتی باشد. این فضا چنان بر روابط خانوادگی آنان سایه می‌افکند که نه تنها اعضای خانواده را از تجربه لذت‌بخش و خوشایند با هم بودن محروم می‌سازد که حتی نتیجه دقیقاً معکوس دارد و اتفاقاً فرزند را از موفقیت تحصیلی نیز باز می‌دارد و او را در پرتگاه سقوط آسیب‌های اجتماعی قرار می‌دهد. اگر والدین محبوب فرزندانشان باشند، خواسته‌ها و حتی توصیه‌ها، نصیحت‌ها و مشاوره ایشان نیز پذیرفتنی می‌شود. والدین وظیفه دارند، نیازهای زیستی، عاطفی و روانی فرزندان را مورد توجه جدی قرار دهند و با همه توان خود در جهت رفع این نیازها تلاش کنند. فرزندان حق دارند یقین داشته باشند، پدر و مادرشان عاشق یکدیگرند. یکی از تعارضات مهمی که در ذهن و وجود فرزندان شکل می‌گیرد، از عدم باور آنان به عشق میان والدین ناشی می‌شود. خانواده برای انسان، کانون عشق و محبت است.



نقش پدر

در این میان نقش پدر از همه مهم‌تر است. پدر باید سرچشمه عشق و صمیمیت اعضای خانواده باشد. در واقع وجه ممیز خانواده‌ای که به لحاظ عاطفی غنی و ثروتمند است، از خانواده‌هایی که گرفتار فقر عاطفی هستند، در وهله اول وجود محبت پدری در قلب‌های همسر و فرزندان است. متأسفانه چنانچه کمبود محبت از سرچشمه اصلی آن، یعنی پدر، باعث ایجاد فاصله عاطفی بین اعضای خانواده شود، این فاصله بر فضای عمومی حاکم بر خانواده سایه می‌افکند و بدین سان ابتدا فرزندان، سپس مادر و در نهایت حتی خود پدر نیز در خطر آسیب‌های مختلف اجتماعی قرار می‌گیرند.

بنابراین اولین مرحله در کمک به این نوع دانش‌آموزان و در سطحی گسترده‌تر به چنین خانواده‌هایی، تلاش برای کمک به والدین و به‌ویژه پدر، برای باور به معجزه ابراز عشق و محبت به خانواده و فرزندان است. پس از آنکه والدین به تأثیر مثبت حاکمیت عشق، شادی و محبت در سطح خانواده شناخت پیدا کردند و به این باور رسیدند که آفرینش چنین فضایی در خانواده می‌تواند موفقیت‌های عظیمی برای تک‌تک اعضا و به‌ویژه فرزندان به ارمغان بیاورد، لازم است چگونگی ایجاد چنین فضایی را نیز به آنان آموخت. برای ایجاد فضایی دوست‌داشتنی و محبوب همه اعضای خانواده باید به جاذبه‌های ایمانی، روانی، کلامی، دیداری، رفتاری، زیستی، ذهنی و قلبی خود و تک‌تک اعضای خانواده توجه کنیم. هیچ‌گاه نباید فراموش کنیم که ایمان به یک نیروی روحانی و متعالی که توانایی بخش انسان برای دستیابی به موفقیت و شادی است، آرامش را در سراسر وجود او حاکم می‌کند. به این ترتیب، به دور از فشار روانی و اضطراب ناشی از محدود کردن ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خویش برای موفقیت‌های محدود و مقطعی، با باور به خداوند بزرگ و با ذهنی باز و مطمئن برای نائل شدن به اهداف بزرگ خود و همه اعضای خانواده، برنامه‌ریزی و تلاش خواهیم کرد.

باور به خداوند بزرگ باید به صورتی مبنای اعمال و رفتار والدین باشد که جذابیتهای نورانی را در چهره و کارهای آنان ایجاد کند. به عبارت دیگر، لازم است اندیشه، رفتار و کردار ما نشان از ایمان راسخ به خداوند سبحان باشد تا این

ایمان در روش‌های تربیتی ما نیز انعکاس یابد. **ملکی [۱۳۹۵: ۲۸]** در کتاب دین و برنامه درسی، در مبحث «خدامحوری در روش تربیت» می‌نویسد: «در انتخاب روش باید مراقب بود که آیا این روش، انسان فردگرا تربیت می‌کند یا انسان جمع‌گرا و یا انسان مؤمنی که هم مراقب فردیت خود است و هم مراقب است مسئولیت اجتماعی خویش را انجام دهد. خدامحوری یک مبناست.» بنابراین چنانچه والدین بتوانند برای رسیدن به اهداف خود و فرزندان، با باور به نیروی متعالی خداوند رفتار کنند، به‌عنوان الگو و سرمشق فرزندان، حتماً زمینه‌های تقویت ایمان، تلاش و برنامه‌ریزی برای رسیدن به اهداف را در فرزندان خود ایجاد خواهند کرد.

در تربیت فرزند، یکی از وظایف اصلی والدین پرورش جسم و بدن فرزندان است؛ به‌گونه‌ای که به لحاظ تغذیه‌ای و حرکات جسمانی، تن و بدن فرزندانمان را تقویت کنیم تا ضمن استحکام بدنی در زمان حاضر، بتوانند یک عمر از بدن خود برای تلاش در جهت رسیدن به آرزوهای خوبشان استفاده کنند. از این نظر لازم است چگونگی مراقبت و تقویت جسم و تن را نیز به فرزندان آموزش داد. یکی از مهم‌ترین ملاحظات مربوط به تربیت زیستی، آن است که والدین قبل از هر چیز مراقب بدن و جسم خود باشند. والدین که با تغذیه مناسب، پرهیز از پرخوری یا نامناسب‌خوری، و با ورزش و تحرک جسمانی کافی، اندام خود را متناسب نگه می‌دارند، زیبایی‌هایی در خود ایجاد می‌کنند که فرزندان جذب آن‌ها شوند و تلاش کنند با افتخار خود را شبیه والدینشان کنند. مشاوران مدرسه باید بکوشند، با شناختی که از دانش‌آموزان و والدینشان دارند، خانواده‌ها را در جهت توجه به جاذبه‌های زیستی خود تشویق کنند. والدینی که به سلامت و زیبایی جسمانی خود اهمیت می‌دهند، جذابیت‌هایی را برای فرزندان‌شان ایجاد می‌کنند تا آنان به راحتی و با شور و شوق جذب والدین شوند، مشکلات و مسائل خود را برایشان بازگو کنند و از راهنمایی و تجربه‌های ارزشمندشان بهره‌مند شوند.

از سوی دیگر، ارتباط بین افراد بیش از هر چیز بر ارتباط زبانی یا کلامی استوار است. در رابطه پدر و مادر با فرزندان نیز، هر چند گستره بسیار وسیع‌تری از ارتباط زبانی صرف را در بر می‌گیرد، ولی به‌طور کلی، ارتباط زبانی مبنای

در این میان نقش پدر از همه مهم‌تر است. پدر باید سرچشمه عشق و صمیمیت اعضای خانواده باشد

در انتخاب روش باید مراقب بود که آیا این روش، انسان فردگرا تربیت می‌کند یا انسان جمع‌گرا و یا انسان مؤمنی که هم مراقب فردیت خود است و هم مراقب است مسئولیت اجتماعی خویش را انجام دهد. خدامحوری یک مبناست

اصلی آن است. بنابراین لازم است والدین بیشتر بر استفاده از واژه‌هایی که دارای بار عاطفی مثبت هستند، تمرکز کنند. موج مثبتی که استفاده از چنین واژه‌هایی در فضای خانواده ایجاد می‌کند، جاذب فرزندان برای حضور فوری در خانواده و بلافاصله پس از تمام کردن کارهای خود در بیرون از خانواده است. از طرف دیگر نباید فراموش کرد که اکثر والدین ارتباط کلامی خود با فرزندان را به ارائه برخی دستورات خاص تربیتی یا تحصیلی و همچنین توصیه و نصیحت صرف محدود می‌کنند. تقلیل روابط کلامی به توصیه و نصیحت برای موفقیت تحصیلی را می‌توان از مهم‌ترین عوامل ایجادکننده فضای صرفاً تربیتی و انضباطی در خانواده برشمرد. جالب آنجاست که تأثیر ارتباط کلامی، به‌ویژه نصیحت کردن، بسیار کمتر از ارتباطات غیرکلامی است. **احمدی [۱۳۹۸: ۱۸]** پیام‌های کلامی را به جهت عمق و سطح تأثیرگذاری در دو دسته طبقه‌بندی می‌کند: «پیام‌هایی که سیستم شناختی پیام‌گیر را درگیر می‌کنند و پیام‌هایی که نظام انگیزشی و عاطفی او را هدف قرار می‌دهند. وقتی مطلبی را به اطلاع پیام‌گیر می‌رسانیم، سیستم شناختی او را هدف گرفته‌ایم. ولی وقتی سعی می‌کنیم عواطف و انگیزه‌های او را تغییر دهیم، با نظام عاطفی و انگیزشی او مواجه هستیم.»

پدر و مادر در جایگاه مقتدر والدینی خود می‌توانند بهترین مشاور فرزندان‌شان باشند

چنین پیام‌هایی می‌توانند چنان تأثیری بر مخاطب داشته باشند که مسیر زندگی او را تغییر دهند.

بنابراین لازم است به والدین توصیه کنیم هر مسئله‌ای هم که در میان باشد، باید تلاش کنند ارتباط عاطفی و مثبت خود را با فرزندان حفظ کنند تا حرف‌هایشان بی‌اثر و خنثا نشوند. حفظ عشق و محبت به فرزند در قلب، از خدشه‌دار شدن ارتباط والد-فرزندی جلوگیری می‌کند و همین امر باعث می‌شود که کلام والدین عاطفی و محبت‌آمیز باشد. به این ترتیب ضمن ایجاد جاذبه کلامی، جاذبه‌های قلبی خود را نیز افزایش خواهیم داد. درواقع خط قرمز توصیه و نصیحت به فرزندان، خدشه‌دار شدن ارتباطی محبت‌آمیز و عاطفی با آنان است. به عبارت دیگر باید به والدین توصیه کرد، فقط حق دارند تا حدی موارد انضباطی و تحصیلی را به فرزندان گوشزد کنند که ارتباطشان با آنان مخدوش نشود.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد والدین دانش‌آموزان، از هر شغل، سمت یا پایگاه اجتماعی و فرهنگی هم که باشند، برای فرزندان‌شان کانون عشق و محبت‌اند. فرزندان به‌ویژه در کودکی بیشترین توجه را به والدین خود

دارند، تا اندازه‌ای که می‌توان گفت آنان والدین خود را خداگونه دوست دارند. حتی می‌توان اصطلاح «خداوالد» را در دوران کودکی برای والدین به کار برد، چرا که در این دوران چشم امید فرزند به والدین است. آنان پدر و مادر را روزی‌راسن خود تلقی می‌کنند. بنابراین باید به والدین توصیه کرد که قدر این نگاه ارزشمند فرزندان را بدانند و نگذارند که این ارتباط عاطفی قوی و مستحکم، هیچ‌گاه تضعیف شود. زیرا در آن صورت فرزندان به‌دنبال مأمن و پناه دیگری خواهند گشت که نمونه آن در این نوشتار تشریح شد. به هر حال، در مقام مشاور نباید فراموش کنیم که **پدر و مادر در جایگاه مقتدر والدینی خود می‌توانند بهترین مشاور فرزندان‌شان باشند** و ما می‌توانیم با تقویت این جایگاه و تأکید بر آن، از یک سو در کوتاه‌مدت به‌صورت غیرمستقیم اما بسیار اثرگذار، در هدایت و راهنمایی دانش‌آموزان نقش داشته باشیم، و از سوی دیگر به خانواده‌ها کمک کنیم، با استفاده از روابط خانوادگی خود یکدیگر را یاری کنند تا همیشه از خطر آسیب‌های اجتماعی مصون بمانند. در پایان برخی از مهم‌ترین مواردی را که لازم است در مقام مشاور هنگام برخورد با چنین مواردی، در جلسات مشاوره با والدین دانش‌آموزان در میان بگذارید، فهرست می‌کنیم. بخشی از این موارد **از گلیت و لوس (۲۰۱۹)** اقتباس شده‌اند:

- برخی از اصول و تکنیک‌های کلی مشورت‌دادن، به‌ویژه اصول مشاوره با کودکان و نوجوانان را با والدین در میان بگذارید.
- چگونگی تقویت ارتباط اعضای خانواده را به والدین بیاموزید.
- این نکته مهم را به والدین یادآور شوید که روابط گرم و عاشقانه آن‌ها با یکدیگر بر روابط عاطفی‌شان با فرزندان و همچنین موفقیت‌های تحصیلی آنان تأثیر مستقیم و عمیق می‌گذارد.
- به والدین بگویید اگر در برابر فرزندان با هم بحث‌شان شد، بکوشند جانب انصاف را نگه دارند. به این ترتیب آنان را منصف بار می‌آورند و فردی که تلاش می‌کند جانب انصاف را نگه دارد، برای اینکه موفقیت عادلانه‌ای به دست بیاورد، مجبور می‌شود خود را قوی کند.
- چنانچه والدین استرس و اضطراب را از خود دور یا در خود مدیریت کنند، فرزندان‌شان،

هم موفقیت بیشتری خواهند داشت و هم کمتر در معرض خطر گرفتار شدن در دام آسیب‌های اجتماعی قرار خواهند گرفت.

- از والدین بخواهید که همت والا و خستگی‌ناپذیری تا حصول به هدف را به فرزندان خود بیاموزند.

- به والدین یادآور شوید به تلاش فرزندان بها و جایزه بدهند، نه به موفقیت‌های آنان. همچنین متذکر شوید که هیچ‌گاه شکست‌های فرزندان را مبنایی برای سرکوفت‌زدن به آنان قرار ندهند.

- والدین، به‌ویژه مادران، خود اهل تلاش و مطالعه باشند. به‌این ترتیب جو کلی خانواده، فضایی فرهنگی و مطالعاتی خواهد بود و همه اعضای خانواده از آن متأثر خواهند شد.

- والدین موفق مقتدر هستند و در برابر خواسته‌های فرزندان، نه مستبدانه تصمیم می‌گیرند و نه پذیرنده مطلق‌اند.

- به والدین نشان بدهید که آموزه‌های خود را صرفاً به‌صورت کلامی بیان نکنند و بدانند که رفتار غیر کلامی اثرگذاری خیلی بیشتری بر فرزندان‌شان دارد.

- از والدین بخواهید بگذارند فرزندان‌شان خود برای اهداف و روش‌های تحصیلی یا امور زندگی‌شان تصمیم بگیرند.

- به والدین کمک کنید، خودکنترلی و صبر را به فرزندان‌شان بیاموزند. فرزندان که در کودکی صبر کردن برای رسیدن به خواسته‌های خود را می‌آموزند، خودکنترل و صبور بار می‌آیند و می‌دانیم قدر هر فرد به اندازه صبر اوست.

- از والدین بخواهید با مراقبت بگذارند فرزندان‌شان شکست را تجربه کنند.

منابع

۱. احمدی، علی‌اصغر (۱۳۹۸). تربیت فرزند. انتشارات پرکاس. تهران.
۲. ملکی، حسن (۱۳۹۵). دین و برنامه درسی. انتشارات انجمن اولیا و مربیان. تهران. چاپ سوم.
۳. ماده مخدر گل یا ماریجونا (۱۳۹۹)، سایت هنر زندگی، به آدرس اینترنتی:

<https://honarehزندegi.com>

4. Gillett, Rachel and Ivan De Luce (2019). "Science says parents of successful kids have these 23 things in common". Available at: <https://www.businessinsider.com/how-parents-set-their-kids-up-for-success-2016-4#17-when-they-do-face-conflict-they-tend-to-fight-fair-in-front-of-their-kids-17>.